

# افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

رفیق حمید مؤمنی

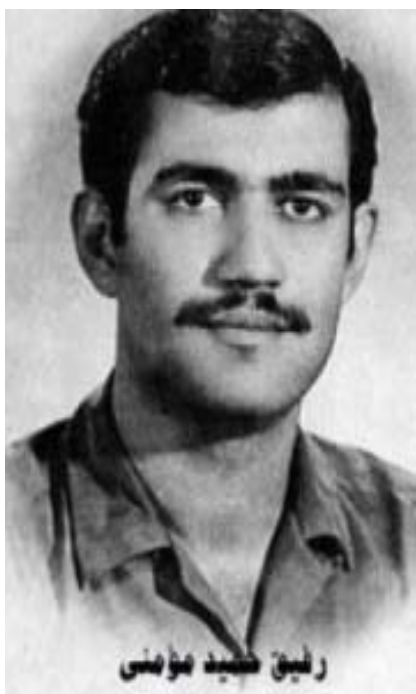
۲۴ اگست ۲۰۲۰



## پاسخ به فرصت‌طلبان در مورد

## "مبارزه مسلحانه - هم ستراتیژی، هم تاکتیک" - ۲

انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران، مرداد [اسد] ۱۳۹۹



رفیق حمید مؤمنی

### ۱- در مورد تزه‌های دبره و کاستریسم.

اغلب ما را به کاستریسم و هواداران تزه‌های رژی دبره متهم می‌کنند و حتی از ما می‌خواهند که پاسخگوی تمام اشتباهات رژی دبره و موضع‌گیری بین‌المللی فیدل کاسترو باشیم. در حالی که خود رفیق احمدزاده، هم به اشتباهات رژی دبره بارها اشاره کرده و هم در مورد موضع بین‌المللی فیدل کاسترو و علت آن توضیح و تذکر داده. البته خود مخالفان ما هم به این موضوع معترفند، مثلاً یکی از سازمانهای، مارکسیست-لنینیست ایرانی خارج از کشور در این‌باره می‌گوید:

«در رساله خود رفیق (احمدزاده - چ. ف. خ.) همچنین به یک سلسله اشتباهات دبره اشاره می‌کند، دید امپریستی، دگماتیسم، کم بها دادن به نقش تئوری و شناخت و نیز "خطاهای" او را در زمینه رابطه حزب و چریک، شهر و روستا، تئوری و عمل متذکر می‌شود و مورد انتقاد قرار می‌دهد.»

با این حال که خود اعتراف به این واقعیت می‌کنند، ولی دست از توطئه‌های عوام‌فریبانه علیه ما برنمی‌دارند و هنگام انتقاد از ما با ژستی دانشمندانه "کاستریسم" و تزه‌های دبره را به اصطلاح خودشان مورد بررسی قرار می‌دهند و سپس سعی می‌کنند که ما را هم هوادار چشم‌پسته دبره بدانند. این کار با تشبثات گوناگونی انجام می‌گیرد. مثلاً جمله‌پردازی توخالی زیر، یکی از این شیوه‌های اتهام‌زنی است که از طرف یکی دیگر از سازمان‌های مارکسیست-لنینیست ایرانی مقیم خارج انجام گرفته:

**«فقط این را می‌خواهیم بگوئیم که رژی دبره و روشنفکران تنوری‌ساز مانند او، که بی هیچ تجربه و شناخت**

**پایداری، خود را به عنوان آموزگاران انقلاب معرفی می‌کنند معلمان ما نیستند...**

**معلمان ما رژی دبره و مانند او نیستند... رفقای ما که اکنون راه چریکی را در پیش گرفته و از آموزشهای**

**زیربخش رژی دبره و مانند او الهام می‌گیرند، باید به این اصل مهم توجه جدی مبذول دارند».**

اما واقعیت چیست؟ واقعیت این است که این انتقادکنندگان روزی مقلد صرف انقلاب اکتوبر بودند و می‌خواستند آن را مو به مو در ایران عملی کنند، ولی اکنون مقلد انقلاب چین شده‌اند و می‌خواهند درست با همان تاکتیک‌های انقلاب چین شروع کنند و برای این کار به قول رفیق مائو "می‌خواهند پا را اره کنند تا اندازه کفش شود". اگر هم کسی اعتراضی به آن‌ها بکند و بگوید که باید تجربیات ولو خاص دیگر را هم در نظر گرفت و نیز باید شرایط مشخص ایران را مطالعه کرد، فوراً جار و جنجال به راه می‌اندازند و مارک‌هایی که ساخت ذهن کوتاه‌بین و دگماتیستی‌شان است بر او می‌چسبانند. پیروزی انقلاب کوبا یک واقعیت تاریخی غیرقابل‌انکار است. متأسفانه کسی تا کنون موفق به تئوریزه کردن این تجربه بر اساس مارکسیسم - لنینیسم نشده است. رژی دبره خواسته است این کار را بکند، ولی دچار انحرافات امپریستی و فرمالیستی چندی شده که این را رفیق احمدزاده بارها تذکر داده. علت این انحرافات دبره نداشتن یک زیربنای عمیق مارکسیستی-لنینیستی، تعمق نکردن در مسأله و بی‌مسئولیتی و فیلسوف‌بازی روشنفکرانه او است. ولی به هر حال کتاب دبره دربردارنده حقایق گرانبھائی است و باید مورد استفاده قرار گیرد، چون کتاب دیگری وجود ندارد که تجربه کوبا را تئوریزه کرده باشد، منتها باید هنگام استفاده از این کتاب توجه داشت که پوسته فرمالیستی آن را جدا کرده به امپریستی بودن استدلال‌های آن توجه نمود. و انحرافات آن را از نظر دور نداشت. مثلاً دبره می‌گوید: "چریک نطفه حزب است". روشن است که دبره در اینجا دچار فرمالیسم فلسفی شده، یعنی صورت را به جای محتوا گرفته. قانون عام مارکسیستی - لنینیستی چنین است که گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی نطفه حزبند. دبره واقعیتی را در امریکای لاتین دیده است و چون درک عمیقی از مارکسیسم-لنینیسم نداشته، بر مبنای صورت آن واقعیت، چنین نتیجه گرفته که "چریک نطفه حزب است". در حالی که می‌بایست از آن واقعیت چنین نتیجه می‌گرفت، گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی که بر اساس قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم نطفه حزبند باید در شرایط خاص تاریخی و اجتماعی، شکل نظامی داشته باشند. در واقع دبره در فرمول خود (و اگر نه در واقعیت) صورت نظامی چریک را دیده، ولی محتوای سیاسی آن را ندیده، در نتیجه فرمول او ظاهراً با قانون عام مارکسیسم - لنینیسم متعارض است، در حالی که در زیر همین فرمول فرمالیستی او حقیقت گرانبھائی پنهان است و آن این که گروه و سازمان سیاسی باید در شرایط خاص تاریخی و اجتماعی شکل نظامی داشته باشد. برای برخی "مارکسیست-لنینیست‌های" ایرانی مقیم خارج ظاهراً این گفته دبره اهمیت درجه اول را دارد زیرا که خودشان هم فرمالیستند، ولی برای ما واقعیت پشت آن دارای اهمیت درجه اول است و البته در ضمن، از او انتقاد هم می‌کنیم. بد نیست به این آقایان مارکسیست-لنینیست که خود را هم پیرو اندیشه رفیق مائو تسه دون می‌دانند و به دروغ سنگ او را به سینه می‌زنند یادآوری کنیم که رفیق مائو تسه دون تمام آثار ستراتیژیست‌های باستانی چین را که خود برده‌دار و فؤدال بودند خوانده و از آن‌ها درس آموخته است. لنین کتاب

امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری خود را بر اساس مطالعات و تحقیقات دانشمندان بورژوا و خدمتگذاران امپریالیسم نوشته است. مارکس فلسفه را از هگل و اقتصاد را از اقتصاددانان بورژوازی (آدام اسمیت، ریکارد و غیره) آموخته است. اگر انتقادی کسی از ما دارد، شرافتمندانه این است که خطوط اصلی گفته‌های خود ما را مورد بررسی قرار دهد.

## ۲- در مورد تحلیل شرایط پیدایش ما

بسیاری از گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی ایرانی مقیم خارج که مخالف ما هستند علت پیدایش مبارزه مسلحانه را به قول خودشان "پائین بودن سطح تئوری در جنبش کمونیستی و در نتیجه رسوخ اندیشه‌های کاستریستی و دبریستی در آن" می‌دانند و همه هم مانند شاگردهای متقلب این حرف را از روی دست هم می‌نویسند. در واقع، اگر حرف این‌ها را بپذیریم باید بگوئیم که این کتاب دبره و چند تا سخنرانی فیدل کاسترو است که سراسر امریکای لاتین، خاورمیانه، و برخی کشورهای افریقائی را چنین به آتش کشیده است. آیا این حرف هیچ گونه شباهتی با مارکسیسم دارد؟ آن‌ها می‌گویند که اختناق سبب جدائی جنبش کمونیستی از توده‌ها شده و این جدائی سبب تنزل سطح تئوریک جنبش کمونیستی شده ولی نمی‌گویند که این تنزل سطح تئوریک سبب ترویج سوژکتیویسم و دگماتیسم در بین مارکسیست-لنینیست‌هایی شده که هنوز هم شعار ضدفئودالی می‌دهند و می‌خواهند دقیقاً تاکتیک‌های انقلاب چین را در اینجا پیاده کنند، بلکه این تنزل سطح تئوریک را سبب پیدایش جنبش مسلحانه می‌دانند. آنها نمی‌توانند درک کنند که ضعف تئوریک جنبش کمونیستی ایران را تنها چریک‌ها می‌توانند از بین ببرند، زیرا آن‌ها هستند که مسایل اصلی انقلاب ایران (رابطه پیشاهنگ با توده) را مطرح ساخته‌اند و در عمل و نظر به آن جواب گفته‌اند.

در مرحله کنونی جنبش کمونیستی آیا تئوری چگونه رشد خواهد کرد؟ صرفاً با خواندن کتاب؟ آیا خواندن آثار مائو یا لنین در خارجه، تئوری انقلاب ایران را رشد خواهد داد؟ این سوال را باید به صورت دیگری مطرح کنیم: آیا خواندن آثار مائو، لنین، مارکس و غیره به تنهایی مسایل اساسی انقلاب ایران را مطرح خواهد ساخت؟ آیا بدون این که مسایل اصلی انقلاب ایران مطرح شود، رشد تئوری انقلاب امکان‌پذیر است؟ و آیا چه کسی این مسایل را دقیقاً مطرح کرده است و در عمل و نظر به آن جواب داده است؟ برای لحظه‌ای فرض کنیم که جواب ما به این مسأله نادرست بوده باشد. در این صورت، چرا مائی که به تصور آقایان تجسم جهل کمونیستی هستیم باید مسایل اصلی انقلاب را بروشنی مطرح کنیم؟ و چرا باید آنان که خود را تئوریسین‌های جنبش کمونیستی ایران می‌دانند از جواب گفتن به آن طفره بروند؟ مگر این نیست که تئوری انقلاب ایران تنها در رابطه با طرح اساسی‌ترین مسایل انقلاب ایران رشد می‌کند؟ بسیار خوب، پس ابتکار رشد و تکامل تئوری انقلاب ایران فعلاً در دست ماست. ما می‌گوئیم گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی در شرایط کنونی کشور ما امکان بقاء و ارتباط با جنبش خودبه‌خودی و در نتیجه تکامل به سوی حزب را ندارند، مگر این که نظامی شوند. این مهمترین مسأله مربوط به انقلاب ایران و نیز مهمترین مسأله جنبش چریکی است. آقایان اگر راست می‌گویند و قصد برخورد شرافتمندانه با مسایل را دارند به این مسأله جواب روشن و صریح بدهند، اگر هم قبول ندارند که این مسأله اساسی انقلاب ایران است، دلیل خود را بیاورند و خود مسأله اصلی را مطرح کنند، یا گامی در جهت مطرح ساختن آن بردارند، اگر دلتان به خاطر سطح نازل رشد تئوری در جنبش کمونیستی ایران می‌سوزد، فقط از این طریق است که تئوری جنبش رشد خواهد کرد. اما این را هم بگوئیم که پرداختن به این مسأله برای بعضی‌ها خطرناک است، زیرا این دیگر مسأله "رویزیونیسم خروشچی" نیست که بشود از آن به عنوان سرگرمی استفاده کرد. طرح این مسأله قدم اول است و عمل کردن قدم دوم و این با تئوریسین‌بازی صرف جور در نمی‌آید.

به هر حال، مخالفان ما مسأله را بدین صورت مطرح نمی‌کنند که حرف اصلی چریک‌ها چیست، بلکه می‌خواهند به اصطلاح خودشان توضیح دهند که علت پیدایش چریک‌ها کدام است؟ به قول لنین "بسیار خوب، آزادی در شیوه برخورد به مطلب، حق مقدس هر فردی است، فقط باید برخورد جدی و شرافتمندانه به مطلب را با برخورد نا شرافتمندانه فرق گذاشت" ما طرح مسأله را از جانب آن‌ها قبول می‌کنیم، علت پیدایش مشی چریکی چیست؟ علت پیدایش ما دوران نوین سرکوب امپریالیستی است. در این دوران امپریالیسم با اتکاء بر تجربه تمام انقلابها و جنبشهای گوناگون جهانی در کشورهایی که شرایط عینی انقلاب فراهم است، اجازه کوچکترین حرکت سیاسی نیروهای انقلابی را نمی‌دهد. و حربه او در مقابله با حرکتها و جنبشهای گوناگون خلق، سرکوب مطلق است. در چنین شرایطی هر گونه حرکت سیاسی در نقطه‌ای‌ترین شکل خود باید شکل نظامی داشته باشد تا بتواند بماند و رشد کند، حالا آقایان بگویند ببینیم این مارکسیسم است یا آنچه شما می‌گوئید: جهل جنبش کمونیستی به علاوه کتاب دبره و چند سخنرانی فیدل کاسترو مساوی می‌شود با مشی چریکی.

آیا اگر کتاب دبره نوشته نمی‌شد و یا اصلاً انقلاب به وقوع نمی‌پیوست، در این صورت در ایران هم هسته‌های چریکی به وجود نمی‌آمد؟ چنین ادعائی واقعاً ناشی از جهل سیاسی است، ناشی از بی‌خبری مطلق از شرایط ایران است. گروه عباد، یک گروه کوچک کمونیستی از دانش‌آموزان شهر کوچک و عقب‌افتاده نهاوند بود. این دانش‌آموزان با خواندن کتابهای علنی کمونیست شدند و با بحث‌هایی که در سر کلاس می‌شد و در معارضه با تعلیمات ارتجاعی وزارت آموزش و پرورش رشد کردند، سپس گروه تشکیل دادند و آنگاه به طور عملی دریافتند که تنها کاری که می‌توانند بکنند، مبارزه چریکی است. بدون داشتن سلاح و وسیله‌ای از صفر آغاز کردند. با دینامیت ماهیگیری، ماشین سازمان زنان ارتجاعی نهاوند را که یکی از نمایشهای مسخره رژیم است و مورد تنفر شدید توده‌ها است، منفجر کردند. سپس یک رباخوار به قول مردم "بی‌ناموس" را که مردم شهر از او نفرت داشتند، در خانه‌اش اعدام نمودند و پولهای او را روی شکمش ریختند تا مردم بدانند که آن‌ها برای پول او را نکشته‌اند، عملی که برای مردم یک افسانه‌ی رؤیائی شده است. آنگاه برای به دست آوردن اسلحه به قم آمدند و یک پاسبان قمی را با چاقو خلع‌سلاح کردند، تا این که بعداً دستگیر و جمعاً اعدام گردیدند. البته روشن نیست که چرا آن‌ها برای به دست آوردن اسلحه به قم آمده‌اند و در همان نهاوند اقدام نکرده‌اند. شاید نمی‌خواستند با کشتن یک پاسبان همشهری روی مردم نهاوند اثر بگذارند.

گروه عباد در نهاوند اثر عظیمی گذاشت. این تأثیرگذاری به هیچ صورتی دیگر ممکن نبود. هدف‌های حساب‌شده و مردمی این انقلابیون دلیر و این کمونیست‌های واقعی نشان می‌دهد که هیچ گونه گرایش ماجراجویانه‌ای در سر نداشته‌اند. عملیات آنان برای رخنه در دل مردم بوده و به این کار نیز موفق شده‌اند. این خواست مرحله کنونی جنبش است. گروه عباد به دلیل ضعف سازمانی و بی‌تجربگی نظامی از بین رفت. حال به نظر مخالفان مبارزه مسلحانه، آیا این حرکت جامعه است یا ناشی از ترویج افکار دبره و کاسترو است؟

گروه‌های دیگری از این‌گونه در گوشه و کنار ایران وجود دارند که متأسفانه ما از آن‌ها خبر نداریم. مثلاً گروهی که چند وقت پیش در قزوین با چاقو پاسبانی را خلع‌سلاح کردند. اما از سوی دیگری مسأله را بررسی کنیم: آیا مبارزه مسلحانه و یا به طور کلی قهرآمیز با شرایط جامعه ما بیگانه است و ما می‌خواهیم آن را به توده‌ها تحمیل کنیم، یا این که این شکل از مبارزه را خود توده‌ها به کار برده‌اند و اکنون ما آن را از آن‌ها آموخته‌ایم و می‌خواهیم تکاملش دهیم و به توده‌ها باز گردانیم؟ برای جواب گفتن به این سؤال اگر به تاریخ سال‌های اخیر کشورمان نگاه کنیم، می‌بینیم که در نتیجه سرکوب همه‌جانبه اعتراضات توده‌ها به وسیله دشمن، خلق دریافته است که یا باید از حقش بگذرد و یا با زور آن را بگیرد. وقایع خونین پانزدهم خرداد [جوزا] را به یاد آوریم که نقطه عطفی در شکل مبارزه توده‌های مردم کشور ما بود

و متأسفانه دگماتیست‌ها کوچکترین درسی از آن نگرفتند. سنگباران اتوبوس‌های شرکت واحد را به خاطر گران شدن قیمت بلیت به یاد آوریم که تقریباً بلافاصله پس از گران شدن بلیت شروع شد. هزارها مورد مقاومت قهرآمیز دهقانان را در مقابل مأموران دولتی به یاد آوریم. حقیقت این است که توده‌ها فقط مبارزه قهرآمیز را جدی می‌گیرند. چون می‌بینند که مبارزه دیگری امکان‌پذیر نیست و بزودی سرکوب می‌شود. حال ما باید این مبارزه قهرآمیز را هم از نظر شکل و هم از نظر سازمان تکامل بدهیم، این کار مسیری طولانی و پُرپیچ و خم در پیش دارد که به نظر می‌رسد اولین قدم آن تشکیل گروه‌های سیاسی-نظامی مرکب از روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه است، ما باز در این مقدمه به این مطلب خواهیم پرداخت.

### ۳- در مورد کار سیاسی با توده‌ها

اغلب از کار سیاسی با توده‌ها زیاد حرف زده می‌شود و به کتاب رفیق مسعود و سایر آثار تئوریک ما ایراد می‌گیرند و می‌گویند که کار با توده‌ها در شرایط کنونی هم ممکن است ولی شما چون روشنفکرید نمی‌توانید، این کار را بکنید. در جواب این ادعای بی‌اساس باید نخست مفهوم کار سیاسی با توده‌ها را تشریح کنیم و سپس درباره مسئله روشن‌فکر، بودن یا نبودن خودمان حرف بزنیم:

کار سیاسی با توده‌ها اصولاً فقط به دو صورت ممکن است، یکی کار سیاسی منفرد با یک یک آنان و جلبشان به گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی و دیگری هم کار سیاسی با توده‌ها در سطح وسیع و عمومی. نوع اول را نه تنها ما انجام می‌دهیم. بلکه بنا بر شواهد عینی بهتر از هر کسی انجام می‌دهیم. اما در مورد دوم، یعنی کار سیاسی با توده‌ها در سطح وسیع و همگانی اینگونه کار، صرف‌نظر از کارهایی مانند اعلامیه پخش کردن و غیره که باز آن را هم ما بیشتر از هر کسی انجام می‌دهیم، فقط در رابطه با شکلی از مبارزه امکان‌پذیر است. یعنی باید در مبارزات توده‌ها شرکت کرد و آن را رشد داد. این کار هم در شرایط کنونی علی‌رغم حرف آن‌هایی که دور از ماجرا می‌نشینند و فقط شعار می‌دهند، مشکل نیست بلکه غیرممکن است. زیرا دشمن اشکال مبارزه توده‌ها را شدیداً کنترل می‌کند و فقط در کادری مشخص و محدود اجازه می‌دهد که جریان داشته باشد. اعتصاب‌ها و اعتراض‌های دسته‌جمعی اولاً تحت کنترل و رهبری سندیکاهای وابسته به سازمان امنیت است ثانیاً دشمن شدیداً بر پرونده، زندگی و حتی روابط خصوصی شرکت‌کنندگان در این اعتصاب‌ها و اعتراض‌ها رسیدگی می‌کند و امکان رخنه گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی در آن وجود ندارد. حتی گاهی اعتراض‌های فردی هم از نظر سازمان امنیت دور نمی‌ماند. تازه بر فرض این که یک گروه سیاسی هم بتواند در یک اعتصاب یا اعتراض دسته‌جمعی رخنه هم بکند و گیر پولیس نیفتد باز این مسئله می‌ماند که آن گروه قادر نیست شکل مبارزه را ارتقاء دهد، زیرا پولیس به بیرحمانه‌ترین شکلی در همان آغاز آن را سرکوب خواهد کرد. بد نیست در زیر چند نمونه از کنترل سازمان امنیت بر روابط سیاسی توده‌ها با یکدیگر را یاد کنیم:

\* - کارگران یک کارخانه تصمیم می‌گیرند پیش کارفرما بروند و از او بخواهند که بر اساس قوانین و مقررات تقسیم مشاغل که دولت معین کرده به آن‌ها حقوق بپردازد. فردای آن روز کارگران پیشقدم این اعتراض با درخواست ملایم، از طرف پولیس دستگیر می‌شوند.

\* - در سال ۱۳۴۸، وقتی که وزیر کار به کارخانه ایران‌ناسیونال می‌رود یک کارگر ساده با رعایت احترام‌های معمول به او می‌گوید که ما نمی‌دانیم سود کارخانه چقدر است ولی با چشممان می‌بینیم که تولید روزانه کارخانه نسبت به چند سال پیش چند برابر شده، در حالی که سهم ما از سود ویژه زیادت‌ر نشده، در آنجا البته کسی چیزی به این کارگر نمی‌گوید ولی فردای آنروز او را که آذربایجانی بوده، همراه با تمام کارگران آذربایجانی دیگر، از کارخانجات

ایران ناسیونال بیرون می‌کنند. یک راننده شرکت تی.بی.تی به اونیفرم مسخره‌ای که شرکت برای رانندگان خودش معین کرده بود، اعتراض می‌کند و می‌گوید، من خجالت می‌کشم این لباس را بپوشم. فردای آنروز سازمان امنیت او را احضار می‌کند و مورد تهدید قرار می‌دهد.

\* - در اسفند ۴۹، روستائی شجاعی از یکی از روستاهای مرنده، چون سند زمینش را به او نمی‌داده‌اند. بر اساس سلسله مراتب به شکایت و دادخواهی می‌پردازد، ولی کسی به حرفش گوش نمی‌کند، یکماه سرگردان بود، تا این که کار به استانداری آذربایجان می‌کشد. در آنجا هم کسی به حرفش گوش نمی‌کند. روستائی شجاع که پیرمرد هم بوده، تهدید می‌کند که اگر به شکایت او رسیدگی نکنند، بالای درخت جلو استانداری خواهد رفت و اصلاً پائین نخواهد آمد. ولی حرفش را جدی نمی‌گیرند. او به گفته خود عمل می‌کند و بالای درخت می‌رود. مردم تیریز باخبر می‌شوند و به تماشای ماجرا می‌آیند. پولیس که کنترل از دستش خارج می‌شود تصمیم می‌گیرد آنقدر به پیرمرد آب بپاشد تا مجبور به پائین آمدن شود. ولی پیرمرد مقاومت می‌کند و تهدید می‌کند که اگر این کار را ادامه دهند خود را حلق‌آویز خواهد کرد. گروه عظیمی از مردم تیریز که به تماشا آمده بودند، کنجکاوانه به مقاومت پیرمرد شجاع می‌نگریستند، آنان تجسم آرزوی خود را در این مقاومت قهرمانانه می‌دیدند. بالاخره جرثقیل آتش نشانی را آوردند که کوتاه بود، جرثقیل دیگری آوردند و بدین ترتیب پیرمرد را پائین کشیدند. در ضمن، در همان بالای جرثقیل و در جلو چشم هزاران نفر بینندگان حادثه، پیرمرد را کتک سختی زدند، بعدش هم او را زندانی کردند. چون قضیه قابل پنهان کردن نبود، فردای آنروز روزنامه‌ها نوشتند که پیرمردی به خاطر به هم زدن نظم شهر زندانی شده.

\* - کارگر آگاهی (توجه کنید کارگر آگاهی نه روشنفکر) بعد از پایان کار روزانه، یکی از همکاران خود را که با او دوست بوده با خود به کتابفروشی می‌برد و یکی از کتاب‌های صمد بهرنگی را که در کتابفروشی آزادانه خرید و فروش می‌شد برای او می‌خرد. در جلو کتابفروشی سرنشینان یکی از ماشین‌های گشتی سازمان امنیت به آن‌ها مشکوک می‌شوند و دستگیرشان می‌کنند. و می‌گویند باید بگوئی که چه کسی به تو کتاب خواندن را یاد داده، بعدش هم کارگر کتابگیرنده را مجبور می‌کنند که به او سیلی بزند، فحش خواهر مادر بدهد و تف در صورتش بیندازد.

به هر حال، این نمونه‌هایی از اعتراض‌های پراکنده توده‌ها و یک نمونه از روابط فکری (نه سیاسی) ساده دو کارگر بود. اعتراض‌های وسیع‌تر بدون رهبری سندیکا و در واقع بدون کنترل سازمان امنیت ممکن نیست و چنان که دیدیم، رسوخ سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی در آن‌ها نه ممکن است و نه اگر هم در موردی ممکن باشد، نتیجه‌ای به بار می‌آورد. چون امکان سازماندهی آن‌ها و ارتقاء شکل مبارزه وجود ندارد. اما نوع دیگری هم، اعتراض و اعتصاب و غیره هست که از آن نام نبردیم. اینگونه اعتراض‌ها خیلی خشن و خارج از کنترل دشمن است که گاهی به ندرت و مانند یک طوفان خشم توده‌ها ظاهر می‌شود. اینگونه اعتراض‌ها اولاً در شرایط کنونی غیرقابل پیش‌بینی هستند، ثانیاً استفاده از آن‌ها صرفاً مشروط به نفوذ قبلی گروه‌ها و سازمانهای انقلابی در میان توده‌هاست، که آنهم دیدیم ممکن نیست. از این گذشته این اعتراض‌های خشن درست است که از کنترل دولت خارج می‌شود ولی بزودی خاموش می‌شوند و آنگاه هنگام دستگیری‌ها و مبارزات تحریک‌کنندگان و حتی شرکت‌کنندگان ساده آن فرا می‌رسد. طبعاً این اعتراض‌ها آگاهی یأس‌آوری از خود به جای می‌گذارد که در جهت همان دو مطلق (مطلق کردن قدرت دشمن و مطلق کردن ضعف خود) است که رفیق پویان می‌گوید. از آن جهت می‌گوئیم آگاهی، که این یأس ناشی از واقعیتی است و آن این که دشمن قدرت مطلق سرکوب این شکل از مبارزه را دارد و از آن جهت می‌گوئیم یأس‌آور که این آگاهی فقط ناظر بر یکسوی واقعیت است و شکلی دیگر از مبارزه را مطرح نمی‌سازد. به هر حال سازمانی نیست و نمی‌تواند باشد که این اعتراضات را رهبری و در آخر نتیجه آن را جمع‌بندی کند و به توده‌ها برای رسیدن به یک آگاهی علمی در این‌باره

کمک کند. تازه گروهها و سازمانهای کوچکی هم که هیچ ربطی به این حادثه ندارند و فقط احتمال دارد با برخی از کارگران شرکتکننده در آن ارتباطی داشته باشند، با وقوع این حادثه و دستگیری‌هایی که در پی آن هست، امکان لو رفتن شان خیلی زیاد است.

اما این در مورد رابطه سازمانها و گروههای سیاسی معمولی (غیرنظامی) با توده‌ها، در مورد روابط گروهها و سازمانهای سیاسی-نظامی با توده‌ها مسأله به کلی فرق می‌کند، زیرا اولاً ما (سازمانهای سیاسی-نظامی) در شرایط کنونی نسبت به گروههای غیرنظامی، بهترین امکان را برای رفتن به میان توده‌ها و جلب عناصر آگاه آنها را داریم، در مورد جنبش‌های خودبه‌خودی هم ما از نزدیک شاهد این جنبش‌ها هستیم و آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم و ممکن است اقداماتی هم در جهت رشد آنها در حدود امکانات فعلی خود انجام بدهیم، اما ارتباط بیشتر ما با این جنبشها و از جمله رهبری آنها مسأله‌ای است که به مرحله بعدی رشد خودمان مربوط است. برای ما اکنون امکانات عملی کار مطرح است. آنچه مسلم است فقط سازمانهای سیاسی-نظامی قادرند با این جنبش‌ها ارتباط ارگانیک پیدا کنند و سپس این سازمانهای سیاسی-نظامی در مرحله‌ای از رشد خود با یک دیگر متحد می‌شوند و حزب طبقه کارگر و احزاب انقلابی دیگر و نیز جبهه واحد مبارزه را به وجود می‌آورند که جزئیات این امر خود مسایل قابل بحث فراوان دارد.

به هر حال، این تجربه ما از شرایط موجود است. گروهها و سازمانهای واقعاً انقلابی داخل کشور که اغلب این مسأله به خوبی برایشان قابل درک است، زیرا از نزدیک دست بر آتش دارند و تازه در بدترین صورت خود، پس از لو رفتن گروه یا سازمانشان و در زندان به حرف‌های ما اعتقاد پیدا می‌کنند. خیلی جالب است که اکثریت نزدیک به اتفاق زندانیان سیاسی ایران به مبارزه مسلحانه گروهها و سازمانهای پیشاهنگ معتقدند. اما می‌ماند گروهها و سازمانهای انقلابی مقیم خارج. حرف ما به این رفق است که شرافتمندانه، با شرافتی که در خور یک کمونیست است، با موضوع برخورد کنند. اگر واقعاً به رفتن به میان توده‌ها بدون حمایت اسلحه و کار سیاسی با آنان معتقدند و حرف ما هم واقعاً برایشان قانع‌کننده نیست که خوب بیایند و بروند. البته ما مطمئنیم که شکست این کار حتمی است و بالاخره عده‌ای دستگیر می‌شوند ولی مسأله برای بقیه حل می‌شود و این شعار توخالی "رفتن به میان توده‌ها و کار سیاسی کردن با آنان ممکن است ولی مشکل است"، برای همیشه فروکش می‌کند. اما اگر اهل این کار نیستند، بیهوده با دادن شعارهای الکی و ذهنی، نیروهای جوان انقلابی را نفرینند و مرتکب جنایت نشوند. خاصه این که به این شعارهای توخالی خود دروغ و عوامفریبی نیز بیامیزند و حداکثر یک روابط ساده گروهی و محفلی رفقای خود را در داخل کشور که هنوز از حدود چند نفر روشن‌فکر خارج نشده و خارج هم نخواهد شد کار سیاسی جا بزنند که خود در خارج از کشور مشغول هدایت آنند و با ژست خاصی بگویند "ما متأسفانه به دلایلی نمی‌توانیم سند و شواهدی ارائه دهیم". حرف لنین را تکرار می‌کنیم که "من از تکرار این نکته هرگز خسته نخواهم شد که عوامفریبان بدترین دشمنان طبقه کارگرند".

باری، یکی از این گروههای "مارکسیست-لنینیست" مقیم خارج درباره به اصطلاح "زبان‌های" مبارزه مسلحانه یکی هم این را می‌نویسد که:

«در این خلاء تئوریک و سیاسی که در میان توده زحمتکش است، به رویزیونیست‌ها و دلالان سیاسی اپورتونیسم وطنی فرصت خواهد داد که با وعده‌های دروغین و توجیحات سیاسی وقیحانه خویش جنبش زحمتکشان ایران را بار دیگر به راه زیانمندی کشانند، راهی که فقط تجربیات خونین سال‌های دور رسوائی آن را بر ملا خواهد کرد.»

این حرف به جز عوامفریبی چیز دیگری نیست، مگر این که بگوئیم نویسنده آن نه تنها از اوضاع ایران هیچ گونه خبری ندارد، بلکه الفبای مارکسیسم-لنینیسم را هم نمی‌داند. آخر در ایران کنونی امکان وجود جنبش توده‌ئی با رهبری

رویزیونیست‌ها و دلالتان سیاسی اپورتونیسیم وطنی امکانپذیر است؟ نویسنده آنقدر از رویزیونیست‌ها بدش می‌آید که دچار وسواس شده. هرچند ذکر بدیهیات خواهد بود. ولی مجبوریم برای برخی از مارکسیست-لنینیست‌های خارج از کشور توضیحی بدهیم تا خیالشان از این بابت راحت باشد که اولاً اپورتونیسیت‌ها و رویزیونیست‌ها نمی‌توانند به میان مردم بروند و با آنان کار سیاسی کنند. ثانیاً تضادها اجازه توسعه مبارزات اپورتونیسیتی را در بین توده‌ها نخواهند داد. ثالثاً رژیم حتی به خاطر صرف مقابله با چریک‌ها و به عنوان ایجاد سویاپ اطمینان هم نمی‌توانند هیچ گونه جنبشی را که در کنترل و اداره سازمان امنیت نباشد در میان توده‌ها تحمل کند. ما از جانب اپورتونیسیت‌های کلاسیک خیالمان کاملاً راحت است. حتی رخنه اپورتونیسیت‌های مدرن را هم در میان توده‌ها ممکن نمی‌دانیم. فقط نگرانیمان این است که در شرایط کنونی این اپورتونیسیت‌های مدرن، عده‌ای از عناصر آگاه را منحرف می‌سازند و آن‌ها را یا قربانی و یا عاقل می‌کنند.

اما، این درباره رابطه گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی با توده‌ها به طور کلی، حال به این سخن مخالفان مبارزه مسلحانه پاسخ بدهیم که به ما می‌گویند شما چون روشنفکرید نمی‌توانید با توده بیامیزید. این ادعا واهی و نادرست است. آنان بر اساس الگوی خودشان راجع به ما اظهار نظر کرده‌اند و در جواب باید بگوئیم که اولاً ما مانند مارکسیست-لنینیست‌های خارج از کشور فقط روشنفکر نیستیم، بلکه یک سازمان روشنفکری-کارگری هستیم. ثانیاً بسیاری از رفقای روشنفکر ما (گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی-نظامی) از خانواده‌های کارگران و پیشه‌وران و حتی دهقانان هستند و یا به هر طریق با این خانواده‌ها ارتباط داشته‌اند و چنان که رفقای مارکسیست-لنینیست خارج از کشور می‌پندارند، روشنفکران اشراف‌زاده جدا از توده‌ها نیستند. ثالثاً بسیاری از روشنفکران ما چون در داخل جامعه بوده‌اند امکان دستیابی آن‌ها به توده‌ها فراهم بوده و حتی بعضی از آن‌ها سالها در میان توده‌ها گشته‌اند و کار و زندگی کرده‌اند. در اینجا ما راجع به رفقای کارگر چریک فدائی خلق حرف می‌زنیم.

بد نیست برای نشان دادن تفاوت کیفی این روشنفکران با روشنفکرانی که در تصور مارکسیست-لنینیست‌های خارج از کشور وجود دارد، چند نفر از روشنفکران چریک‌های فدائی خلق را با اشاره چند کلمه‌ای به زندگی‌شان نام ببریم: بهروز دهقانی فرزند یک کارگر بوده و چهارده سال در روستاهای آذربایجان با رفیق صمد بهرنگی نویسنده خلقی ایران معلمی کرده بود. مرضیه احمدی اسکونی فرزند یک خانواده نسبتاً فقیر بوده که هفت سال در یک شهر کوچک معلم بود. مناف فلکی ۱۲ سال کارگر قالبیاف بود که بعداً درس خوانده بود و دانشجو شده بود. جواد سلاخی سالها شغل‌هایی مانند معلمی در روستا، رانندگی تاکسی‌بار، آهنگری و غیره داشت. احمد زبیرم سالها در بندر پهلوی ماهیگیر بود و بعداً کتابدار کتابخانه پارک شهر شده بود. محمد تقی‌زاده فرزند یک دهقان بود که عمر روشنفکری او فقط دو سال سپاهی دانش در روستائی از اصفهان بود. کاظم سعادت، در کودکی در روستا زندگی کرده بود و ۱۲ سال نیز معلم روستاها بود. احمد فرهودی سالها معلم روستاهای مازندران بود.

روشنفکران یک قشر وسیع اجتماعی هستند که البته چون از ارزش اضافی تغذیه می‌کنند، بنابراین از نظر پایگاه طبقاتی به طبقه بورژوازی تعلق دارند ولی این قشر اجتماعی دارای عدم تجانس و ناهمگونی شدید داخلی است. برخی از آنان از میان توده‌ها هستند، هم فلان استاد دانشگاه هاروارد روشنفکر است و هم صمد بهرنگی. آیا می‌توان عبارت کلیشه‌ای، روشنفکران نمی‌توانند توده‌ها را درک کنند را در مورد هر دوی آن‌ها به کار برد.

عیب کار رفقای مارکسیست - لنینیست مقیم خارج کشور ما این است که وقتی می‌گویند روشنفکر، همان استاد دانشگاه هاروارد را در نظر دارند، نه صمد بهرنگی را و نه احمد زبیرم را. از این‌ها گذشته رفقای روشنفکر سازمان ما اغلب مدت‌ها به منظور مشخص کارگری کرده‌اند و اکنون نیز در برنامه سازمان است که باید کادرهای جدید روشنفکری



مدت‌ها به کارگری بروند. رفقای روشنفکری هم که امکانات کارگری را ندارند از طریق رفقای دیگر با محیط‌های کارگری در تماسند. به علاوه، اینگونه رفقاء با رفقای کارگر به طور شبانه‌روزی زندگی می‌کنند. از همه این‌ها گذشته ما رابطه خیلی محدود و ناچیزی و آنهم از طریق رفقای سمپات با محیط‌های روشنفکری داریم، تماس شبانه‌روزی ما اغلب در محله‌های کارگری و فقیرنشین است، کاری که در شرایط زندگی علنی بدین‌صورت امکان‌پذیر نیست. در محیط‌هایی که ما کار و زندگی می‌کنیم، داشتن هر گونه رفتار و حرکت روشنفکری از نظر امنیتی برای ما خطرناک است. با توجه به این، روشن می‌شود که چقدر ادعای مخالفان ما مبنی بر "روشنفکر" بودن ما و این که چون دارای خصوصیات "روشنفکرانه" هستیم، قادر به کار با توده‌ها نمی‌باشیم واهی و بی‌اساس است. خیلی جالب است که این اتهامات را روشنفکرانی به ما می‌زنند که خودشان در پشت میز کارشان در رم و پاریس و لندن نشسته‌اند و پیپ دود می‌کنند. معلوم نیست این رفقای دلسوز ما خود کار کردن با توده‌ها را از کجا آموخته‌اند، حتماً از آثار رفیق مائو. بسیار خوب ما هم این آثار را خوانده‌ایم، منتها نامش را برای آن‌ها گذاشته‌ایم تا تیتراژ مجله‌ها و روزنامه‌هایشان کنند و تجربیاتش را هم خودمان در زندگی روزانه مورد استفاده قرار می‌دهیم.

ادامه دارد